کتابخانه مجلس شورای ملی
کتاب جنگ
مؤلف
شماره ثبت کتاب ٥٧٤٩
٧٤٤٩
شماره قفسه ٧٢٥٩٥
٨٤٩٢ ٣٠٤٠
بازدید شد
١٣٨٢
خطی - فهرست شده
٢٠٤٠

9

نسب مطهر صلی الله و آله ...

محمد بن عبدالله بن عبدالمطلب بن هاشم بن عبد مناف بن
قصی بن کلاب بن مرة بن کعب بن لؤی بن غالب بن
فهر بن مالک بن نضر بن کنانة بن خزیمة بن مدرکة بن
مضر بن نزار بن معد بن عدنان بن اد بن ادد بن
الیسع بن الهمیسع بن سلامان بن نبت بن حمل بن
قیذار بن اسمعیل بن ابراهیم خلیل علیهما السلام

8

فصل در ترتیب کواکب ثوابت در افلاک ...

فلک اول محل قمر است ... و تیر کمان ...
سا ... قنقس ... و بعبر ... چند ...
خوانند قطر جرمش ... فرسنگ ... هزار و
ده فرسنگ ... از زمین ... هزار ...
در فلکش ... و ... فرسنگ ...
فلک دوم مقام عطارد است ... تیر ... ارس و ...
کمان خوانند قطر جرمش ... و چهل و پنج فرسنگ ...
چهار صد و پنجاه و شش فرسنگ ... از زمین ...
هزار و چهار صد و ... فرسنگ ... در فلکش چهار صد ...
... فرسنگ ... آن ... هزار و ...
دگر فلکش ... از زمین ... فرسنگ است
فلک سیم طربگاه زهره است ...
در روی ... و بعبر ... خوانند قطر جرمش ...
چهل ... فرسنگ ... جرمش ... فرسنگ دوم ...

10

از زمین ... و ... هزار ... پنجاه و ... فرسنگ ... فلکش
هزار ... هزار ... و پنجاه هزار و چهار صد و ده فرسنگ است
و ... آن هزار ... هزار ... هزار ... و ... فرسنگ است
فلک چهارم وسط آسمان ... و در افلاک ... است
... تختگاه خورشید ... واقع ...
... آفتاب ... خورشید ...
... و تعبیر ... و ... قطر جرمش
... هزار ... فرسنگ ... جرمش ... هزار ... صد و
... فرسنگ ... از زمین هزار ... هزار و ... و
پنجاه و چهار هزار ... فرسنگ ... در فلکش ... یازده ... و
... هزار ... فرسنگ ... فلک پنجم
... مریخ است ... بهرام ... ارس ... و تعبیر ... خوانند
قطر جرمش ... و پنجاه و ... فرسنگ ... جرمش ... هزار و
... فرسنگ ... از زمین ... هزار
هزار و ...
... هزار هزار و ... صد و چهل و ... هزار و

... صد و ... و شش فرسنگ و بیرون آن فلک هفت ...
هزار هزار و ... و پنجاه و شش هزار و ... صد و ... فرسنگ
فلک ششم ... است

26

[illegible]

28

[illegible]

[illegible]

[illegible]

فرزند نیست شد و فنا نیست همکرا این همه نیست کار نیست پس
همون بر فراز آمد و این آیت مبارک بخواند وما الحیوة الدنیا الا متاع
الغرور و چون آن کنجها رسید چنانکه نشان داده بود بر گرفت
و شتران و چارپایان بر از زر و گوهر کرد و گونه توانگری همون
و فرزندان او از آن گنجه بود و چون بلخ به بغرموق خادم را
مشعله گفت و بر درخت آویخته نگهی بود که گفت و هم آن راه
و بر آن کوه گفته بود و در آن گفت کس راه نبود و آن را
مجمر بسیار نبود و السلام خیر ختام

[illegible]

بسم الله الرحمن الرحیم

ترکیب

تنک کهه زاج زرد نشادر
۵ مثقال ۲۰ ۲۰

این هر سه را ساوه کرده داخل آب نمایند و در ظرف گل حکمت بکرند
و در اواینه را باسه چوش بدهند آن وقت برداشته خشک نمایند
آنگاه پنج مثقال شنجرف داخل او نمایند و در شیشه بکنند و
سر گل بریزند تا بالای آن بیاید آنگاه ده روز در آفتاب
بگذارند تا حل شود بعد از آن نیم مثقال از نقره و نیم
مثقال از طلا هر یک را در یک تیزاب بنمایند پس یک
تخته از او را از مذکور را در بوته مذکور بریزند پس آن نک
پیدا می‌کند و یک مثقال طلا پر خرس آید

ساختن جوهره

تنک سفید از تیره رو و خانه که آن اندازه بیش
جا دونه و او را در میان زنگار رنجبار با نیم و قیچ
که از مرکبات تراش است نصف کتند و آن تنک را
با زنگار در میان یکی از آن سه حصه گذاشته آن
نصفه دیگر روی آن یک بگذارند پس آن دو نصفه مرکب را
که روی هم گذاشته اند گل بگیرند و در آفتاب بگذارند
و بعد از چهل روز که آفتاب بر او بتابد از بیخ تو برو آن
رنگ پر در آن بیرون آید

رنگ الوان و رنگ شیشه و رنگ طلا [illegible]

[illegible]

[illegible]

امروز گیتی ار چه ز رو چشم روزگار
چون گوش او ز آوازهٔ دارا پر از کر است

گیتی خدای مهر دهش شاه عادل آنکه
لشکرکش و جهان‌ده و دین پرور است

شاه ملک غلام جهانجوی تاج بخش
کش غرب تا بشرق به زیر پا اندر است

از بیگلر جم و فریدون و کیقباد
افزون به دانش خرد و دارا و نوذر است

نعل سم سمند شهی لیک ماه تابناک
برق ز تیغ شه لیک ابر او گهر آور است

درگاه بزم چون آتش تیره با تیغ تیز
در وقت رزم مشت به تیغش مظفر است

آنجا ز مهر اوست همان بحر گوهر است
وانجا که قهر اوست زمین کوه آذر است

شاهی که بخشش و برکت او بنده جهان
شاهی که خشم و صولت او دیو بر سر است

آن شاه دیو بند و نهنگ شیر گیر
آن خسرو جهان که دریای زر و گوهر است

خصم و را بر کامید عقل و هوش رفت
زیرا در آتش ... لنگر است

جز گاه رزم آید به راه موج
جز وقت بزم آید باران گوهر است

آنجا که ابر ... [illegible]
و آنکس که دید ... [illegible]

یا بی‌مدد ... [illegible]
بر فرق ... [illegible] است

کنون ز فر شه ... [illegible]
ز جان فرخ ... [illegible]

چنانکه ... [illegible]
و زین ... [illegible]

اگر گرو گان خواهی ... [illegible]
چو بود ... [illegible]

که در جهان ... [illegible]
دگر در جهان ... [illegible]

فرو گذارد ... [illegible]
شمار ... [illegible]

و زین ... [illegible]
مراغبی ... [illegible]

بجنبش ... [illegible]
و صبح و شام ... [illegible]

همیشه که بود ... [illegible]
و ... [illegible]

تو ... [illegible]
و ... [illegible]

ای باد ... [illegible]
همی ... [illegible]

زمین ... [illegible]
... [illegible]

... [illegible]
... [illegible]

خدای ... [illegible]
کجا ... [illegible]

... [illegible]
... [illegible]

بسم الله الرحمن الرحیم وبه نستعین

در تهنیت ... سلطان العصر ... السلطان ... شاه ... الله ملکه

فی شهر ذیقعده الحرام سنهٔ ۱۲۸۸

خجسته ... [illegible]
همی ... سلطان

جهان دولت ... [illegible]
که ... [illegible]

... [illegible]
... سلطان

... [illegible]
... [illegible]

[illegible]

[illegible]

بعضی از قصص عجیبه

روزی یزید بن حاتم نشسته بود و عبد الرحمن بن زیاد بن نعیم حاضر
از بقیه و سالی که از فقر گذشته بود با هیئتی [illegible]
[illegible] عبد الرحمن [illegible]
[illegible]
اکنون که امروز [illegible] عبد الرحمن [illegible] آن [illegible] برد
و ذالک فی سنه ۱۴۳

گفته است شرف الدین حسین بن ریان که از غرائب
و اعجب از حکایاتی که در زمان سلطنت
عمر بن الخطاب واقع شده است اینست
که روزی عمر با جمعی نشسته و بکار رعایا و دادرسی
مشغول بود در اینوقت دو جوان نیکو روی با جامه نیکو [illegible]
[illegible] دو جوان نیکو روی دیگر او را گرفته بودند و به
[illegible] آوردند چون عمر آن جوان را دید گفت

او را کجا عفو گذارید و لیکن کیفیت حال [illegible] باز گوئید
آن دو جوان گفتند [illegible] ما دو برادر یتیم که از [illegible]
راه ضلالت [illegible] داریم و براه حق [illegible]
[illegible] پدر [illegible] در قبیله [illegible]
[illegible] و بفضائل مشهور و از رذائل
مستور بود و ما را در حال صغر تربیت نمود و چون بکبر
گشتیم معزز و محترم میداشت کما قیل
لنا والد لو کان للناس مثله ابا آخر اغناهم بمناقب
در این روز [illegible]
[illegible] و این جوان او را
مقتول نمود و از طریق صواب عدول نمود
و ما میخواهیم که قصاص [illegible]
در میان ما حکم [illegible] عمر
[illegible] آن جوان [illegible] سخن ایشان را شنیدی

چه جواب گوئی و آن جوان با این حالت بقلب
قوی بدون وحشت و دهشت تبسم کرد و با بیانی فصیح
عمر را نیکو تحیت گفت آنگاه گفت ایها الامیر
این دو جوان [illegible]
حاضر شده است و اینک قصه [illegible]
بازنمایم [illegible] از اعراب [illegible]
منازل بادیه [illegible] قحط و غلا
[illegible] به باغ پدر ایشان شدم و
شتران دیدم در میان نخل کریم الاصل کثیر النسل
[illegible] الشکل حسن [illegible]
باغ آن شیخ شده [illegible] از دیوار [illegible]
شده بود و این شتران [illegible]
[illegible] ناگاه آن شیخ [illegible] از دیوار

با سنگ [illegible] و آن شتر را بدان سنگ بکشت [illegible]
در غضب شدم و آن سنگ را برگرفتم [illegible] آن شیخ [illegible]
و او بدان سنگ [illegible]
و گرفتار این دو غلام شدم [illegible] عمر
گفت [illegible] اعتراف کردی [illegible] جز قصاص
چاره نیست آن جوان گفت [illegible] فرمان [illegible]
و حکم شرع [illegible] لکن مرا برادری صغیر است و او را
پدری [illegible] بود و هنگام وفات مالی کثیر از برای او به
من سپرد که [illegible] بدو سپارم و من آن مال
را در مکانی مدفون کردم و هیچکس بدان جز من مطلع
نیست و اگر [illegible] آن مال [illegible]
[illegible] و تو سبب شده باشی [illegible] سه روز
مهلت دهی [illegible]
[illegible] اموال او را [illegible] در اینوقت عمر ساکت شد

[illegible] آنگاه [illegible] حاضران مجلس گفت کدام یک
ضامن او میشوید تا [illegible] آن جوان نظری [illegible] مجلس
افکند [illegible] آن میانه [illegible] ابوذر [illegible] گفت [illegible]
[illegible] گفت یا اباذر تو ضمانت او را کردی گفت
آری تا سه روز و آن دو جوان رضا شدند [illegible]
و او را سه روز مهلت [illegible] آن جوان برفت و چون سه روز
بنهایت پیوست آن دو غلام بمجلس عمر درآمدند و جمع
[illegible] ابوذر [illegible] آن
دو غلام [illegible] گفتند [illegible] چگونه کسی [illegible]
آید ما ازین مجلس بیرون نشویم تا قصاص پدر نمائیم ابوذر
گفت سوگند بخدای اگر تمام شود مدت سه روز و آن جوان
حاضر نشود من خویشتن را [illegible] تا در عوض او مقتول
سازید عمر گفت اگر آن جوان حاضر نشود ابوذر را مقتول
کنم [illegible] حاضران از این سخن ملول و غمگین شدند [illegible]

تا آن دو غلام [illegible]
[illegible] ابوذر [illegible] آن با ابوذر
[illegible] و حاضران بر ابوذر افسوس [illegible] در
اینوقت آن جوان از راه رسید و [illegible] عمر آمد
و از جنبش [illegible] گفت آن طفل صغیر
را [illegible] او سپردم و او را از دفینه آگاه کردم
و [illegible] از صداقت [illegible]
[illegible] متعجب شده [illegible]
گفت [illegible]
که [illegible] و محققا
که [illegible]
ابوذر گفت یا عمر سوگند بخدا که [illegible] این غلام
شدم و با او شناسائی نداشتم و ندانستم که از کدام
قبیله است و [illegible] از آن روز او را ندیده [illegible]

چون او را [illegible] نیکو [illegible]
که [illegible] مقبول ندارم تا اینکه
نگویند ذهب الفضل من الناس در اینوقت آن
دو جوان با عمر گفتند [illegible] این غلام [illegible]
تا گفته نشود ذهب المعروف من الناس عمر و [illegible]
مجلس ازین کلام [illegible] خرسند شدند و [illegible]
[illegible] شدند و [illegible] آن دو جوان [illegible]
[illegible] در اینوقت عمر [illegible]
من یصنع الخیر لم یعدم جوائزه لا یذهب العرف
بین الله والناس آنگاه عمر گفت [illegible] از
بیت المال [illegible] در راه خدا [illegible]
جوان در گذشتیم و این قصه [illegible]

116

[illegible]

اشهد ان لا اله الا الله و اشهد ان محمد رسول الله [illegible]

[illegible]

124

[illegible]

126

[illegible]

128

[illegible]

140

[illegible]

معمرین ملوک ثمود که سلطنت کرده‌اند

عابر بن ارم	جندع بن عمرو [illegible]
۲۰ سال	[illegible] سال

معمرین ملوک مصر

مصرایم سلطنت کرد	سنان بن علوان سلطنت او	ریان سلطنت او
۲۰۴ سال	۲۳۴ سال	۱۸۲ سال
قابوس سلطنت او	بوزیرس سلطنت کرد	زیراه سلطنت کرد
۱۰۴ سال	۲۵۳ سال	۱۹۷ سال

لوط الوليد بن الريان سلطنت او [illegible] سال

معمرین سلاطین چین

[illegible]
۹۸ سال

سلاطین غور معمرین [illegible]

[illegible]	[illegible]	[illegible]
[illegible] سال	[illegible] سال	[illegible] سال

سلاطین کلدانیون از معمرین

نمرود اول سلطنت کرد	[illegible] بن نمرود سلطنت او	نمرود ثانی [illegible]
۵۰۰ سال	۱۱۱ سال	۴۰۰ سال
سلطنت [illegible]	سلطنت [illegible]	سلطنت [illegible]
۱۰۰ سال	۹۰ سال	۹۰ سال

معمرین سلاطین عاد [illegible] سلطنت کرده‌اند

شدید بن عاد سلطنت او	شداد بن عاد سلطنت او	عاد بن عوص
[illegible] سال	[illegible] سال	[illegible] سال

معمرین ملوک [illegible]

[illegible] سلطنت او	[illegible] سلطنت او	[illegible] سلطنت او
[illegible] سال	[illegible] سال	[illegible] سال
فیروز [illegible] سلطنت او	[illegible] سلطنت او	سلطنت [illegible]
[illegible] سال	[illegible] سال	[illegible] سال
سلطنت [illegible]		
[illegible] سال		

طبقه سلاطین معمرین ایران و توران

کیومرث عوض	هوشنگ بن سیامک	طهمورث بن هوشنگ
۱۰۰۰ سال	۵۰۰ سال	۸۰۰ سال
جمشید سلطنت کرد	ضحاک سلطنت او	فریدون [illegible] سلطنتش
۷۰۰ سال	۱۰۰۰ سال	۵۰۰ سال
منوچهر بن فریدون سلطنت او	کیقباد [illegible] سلطنتش	سلطنت کیکاوس
۱۲۰ سال	[illegible] سال	[illegible] سال
سلطنت لهراسب	سلطنت گشتاسب	سلطنت بهمن
۱۲۰ سال	۱۲۰ سال	۱۱۲ سال
ترک بن یافث	[illegible] خان سلطنت او	[illegible]
۲۴۰ سال	۱۱۰ سال	قریب ۳۰۰ سال
توربن فریدون	افراسیاب سلطنت او	سلطنت [illegible]
قریب ۳۰۰ سال	[illegible]	۹۹ سال
[illegible] سلطنت او	[illegible] سلطنت او	[illegible]
۹۰ سال	۱۲۰ سال	قریب ۲۰۰ سال
[illegible] سلطنت کرد	[illegible] سلطنت او	[illegible]
[illegible] سال	[illegible] سال	[illegible] سال

بارخ بن ناحور | تعوز بن یعقوب | [illegible]
۱۰۰ سال | [illegible] سال | [illegible] سال

کالب علیه السلام	داود علیه السلام	
۱۳۰ سال	۱۰۰ سال	

عمران بن [illegible]	انوش بن شیث علیه السلام	قینان بن انوش
۱۳۶ سال	۹۵۰ سال	۹۱۰ سال
مهلائیل بن قینان	سام بن نوح	ارفخشد بن سام
۹۲۶ سال	۶۰۰ سال	[illegible] سال
[illegible]	متوشلخ بن ادریس	لمک بن متوشلخ
[illegible] سال	[illegible] سال	[illegible] سال
مهلائیل بن قینان	یارد بن مهلائیل	اخنوخ بن یارد
[illegible] سال	[illegible] سال	[illegible] سال
متوشلخ بن اخنوخ	شالح بن ارفخشد	[illegible] بن عابر
[illegible] سال	[illegible] سال	[illegible] سال
[illegible] بن قلع	سروج بن رعو	ناحور بن [illegible]
[illegible] سال	[illegible] سال	[illegible] سال

۱۳۸۷ [illegible]

ذکر معمرین جهان از اول زمان الی الآن
از سلاطین و انبیاء و دیگران

طبقه انبیاء علیهم الصلوة والسلام الی خاتم [illegible]
و اولاد ایشان

آدم علیه السلام	ادریس علیه السلام	شیث علیه السلام
۹۳۰ سال	۸۶۵ سال	۹۱۲ سال
نوح علیه السلام	هود علیه السلام	صالح علیه السلام
۹۵۰ سال	۴۶۴ سال	۲۸۰ سال
ابراهیم علیه السلام	اسحق علیه السلام	اسمعیل علیه السلام
۱۸۰ سال	۱۸۰ سال	۱۳۰ سال
یعقوب علیه السلام	شعیب علیه السلام	ایوب علیه السلام
۱۴۷ سال	۲۲۰ سال	۲۲۶ سال
هارون علیه السلام	موسی علیه السلام	یوشع علیه السلام
۱۲۲ سال	۱۲۰ سال	۱۲۰ سال

زن معمرات

حوا علیها السلام	ساره علیها السلام	[illegible]
۹۳۱ سال	۱۲۰ سال	[illegible] سال

۱۵۲

بسم الله الرحمن الرحیم

ذکر مختصر از احوال ... نظمی و نثری از نتایج طبع

و ... که خوب ... در ... اعلا است | شاه ... دستور ... جهانی ... است
... سلطان ... است | اگر ... در ... است ... [illegible]
... و ... را ... | ... رفیق قافله ... [illegible]
... از فتنه انگیز است | تا فایده ... را ... [illegible]
تا روز ... است روز ... است | غم روزی ... رنج ... است
قاضی ... کار ... است | هر که ... در ... است ... [illegible]
هر کس مرد ... را ... | هر کس ... است ... است
... رنج ... | ... در ... خلق ... [illegible]
... هر که ... باشد | هر کس ... [illegible]
... با جان ... است | عالم بی عمل ... است
... از ... است | ... از ... [illegible]
حکمران ... است | حکمران حلیم ... است
هر کس ... است | ... [illegible]
چشم ... | ... [illegible]
... در ... است | اگر ... است
آدمی ... است | خانه ... است

اگر روز ... روز ... شود | جان ... روز ... آینده روز
خوشی ... | خوشی آن روزی که ... [illegible]
خوشی آن ... | خوشی آن ... خاک
خوشی ... | خوشی آن ... است
خوشی آن روزی ... | اگر ... سکوی
اگر دل ... دل ... | زخم ... بر ... توب
... دل ... | ... سلطان ... [illegible]
... هر کس ... | نه هر ... که بر خیزد ... است
نه هر ... است | تخم ... عقل ... است
تخم ... است | ... را ... است
... است | نفس ... افلاک ... [illegible]
جهانی ... است | زمانه ... است
... روزی دارد | جان ... آینده ... [illegible]
روزی ... است | ... [illegible]
از ... آن ... | ... است
... است | دست آن ... است
دست ... | روز آن ... بود
روز آن ... | ... [illegible]
... | ... [illegible]
... | ... [illegible]

۱۵۴

... بنده ... مهری ... | هر که ... تاج ... [illegible]
... | ... از ... [illegible]
از ... نفس ... | ... [illegible]
خانه ... | از ... [illegible]
... | ... [illegible]
... | تیغ ... [illegible]
... | ... [illegible]
ای ... | ... [illegible]
قلب ... | قلب ... [illegible]
... اندیشه دارد ... | ... [illegible]
... | ... [illegible]
... | ... [illegible]
... | ... [illegible]
... | ... [illegible]
... | ... [illegible]
... | نعمت ... [illegible]
... | ... [illegible]
از ... | ... [illegible]
... | آن ... [illegible]
... است | ... است
... | ... است

... | ... [illegible]
... | ... [illegible]
حکمران ... است | ... است
... است | اگر ... است
... | ... [illegible]
... | ... [illegible]
... | ... [illegible]
... | ... [illegible]
... | ... است
... است | ... است
... است | ... است
... است | ... است
... | ... [illegible]
نه ... | نه ... [illegible]
نه ... | ... [illegible]
نه ... | نه ... [illegible]
نه ... | نه ... [illegible]
نه ... | نه ... [illegible]
نه ... | ... [illegible]
نه ... | ... [illegible]
نه ... است | نه ... است

۱۵۶

نه ... | نه ... [illegible]
... رسیده | ... رسیده
... | ... [illegible]
... آن ... | ... آن ... [illegible]
همه ... شهنشاه | ... صد ماه
... | ... خنده ... [illegible]
نه ... است | نه ... است
نه ... است | نه ... است

۱۷۰

می ... | خوش ... [illegible]
... | ... [illegible]

۱۷۲

بسم الله الرحمن الرحیم

مهدی عرب جامع رحمه الله علیه اصلش ... از اعراب ... بود
در زمان سلاطین صفویه باصفهان آمده و زبان
فارسی آموخته چون طبع موزون داشته شعر پارسی و عربی
در آمد گفته و بحکم سلطان ... سیاق ... عجم را
نعت از اشعار او در اصفهان ... شده و لغات
السنه را جمع بیان گفته و در اشعار اسم سید تخلص گفته
و کلمات عرب را بطریق عجم بیان کرده و عجم را عرب ادا نموده
چنانکه چشم را اشنم و لب را ... دم را ... و پشت
... دهر را ... شوب را ... و شاه را شاح
و جاه را شاع و کوچه را کوشه و ... را ...
و ... را عنجک و بسته را فسته و پول را فل و
... را ... و بیچاره را بیشاره و دهن
را ... و جیب را ... و ماه را ماح و غیر ذلک
در اشعار او ... لغات ترکی نیز داخل داشته

قال فی بحر الطویل

... الهرد و ... اعجز
... جهان ...
... من الشنم
از ... عقل ... از ... چشم
سیه ... الحواب و من ... شفقی ... الکرنک
سیاه ... خواب ... رنگ
من السینه ... الدل ... القبر
از سینه ... و از دل ... صبر
شکیبائی ... الدلت ... آنچه ...
آرام از دلت ... و ...
... البازو ... توانائی و ...
... بازو ... را
و من ... کلیم ... و ... کل و جمع ...
و از ... کلیم ... جمع ...
... ثیل ...
... مثل ...
و ... و ... و ... الفهن
و ... و ... و ... که ...
عصار اور داوا ...
با عصا و عبا

۱۷۴

یک قیز ترک جگر قلب بلا رحم ظریفست دو خماره

[illegible]

۱۷۶

کفت مشوق تو بابی به غم دل مع تو بکوید

[illegible]

۱۷۸

[illegible]

بلطرتی واحبه اشعار

[illegible]

۱۸۰

شو دستینی ماهرو حاجبلها دلش لیلی خواهی ناله المجنون که

[illegible]

۲۱۶

[illegible]

الثانية ان فعل الحواس والقلب الحس فهو متعد مثاله ضرب
بيده ورأى بعينه وابصر بعينه وسمع باذنه وتكلم بلسانه و
ذاق طعاما وشم رائحة هذا مثال ما يفعل بعضو اما ما يفعل
بجميع البدن فهو لازم مثل ذهب وما اشبهها الثالث
ان كل مضموم العين في الماضي والغابر فهو لازم الرابع ان
كل ما كان مكسور العين في الماضي ومفتوحا في الغابر وكان
لونا وخلقة نحو حول وحمر فهو لازم وانما كان هذا النوع لازما
لانه قلما يستعمل في الثلاثي بل يستعمل من افعل افعال امتود اللام
نحو احمر وابيض الخامس ان كلما كان من باب انفعل فهو لازم
السادس ان كلما كان معتل الفاء وعين ماضيه مكسوره فهو
لازم نحو وجل ووثق السابع ان كل فعل يتصل به ضمير متصل
منصوبا المتصل فهو متعد نحو ضربني وقتلنا معاوية ايضا شرح
والفعل الثلاثي في ظروف مونثات الرمانية
فصل والتانيث في اللفظ او في المعنى ولا يخلو من ان يقدر
في اسم ثلاثي كعين واذن او في رباعي كعناق وعقرب
فما الثلاثي يظهر امرها تانيث بالاسناد والتصغير وفي
الرباعي بالاسناد ومعرفة المونثات السماعية متعسره
وطريق معرفتها به تتبع كلام العرب وتتبع كلام العرب متعسره
مع الالتزام ونحن نذكر منها مونثات السماعية بحيث لا يسع

منها الالاد او مونث او اكثرها مع توصيف حروف الهجاء
الهمزة
اذن اصبع اددى انان امام
ال ارنب ارض انثى اربت
ابهام احباء ابل الت افعى
اضحى الباء بنصر بقور باع
بئر الثاء تبراك تم التاء
ثمار داما تغلب ثعبان ثمر
فيذكر ويونث الجيم جراد جن
جحيم جعار جرذ جهنم حام
الحاء حلاق حضار حرب حص

وشبهها فالغالب في مصدره فعالة بكسر الفاء
واللازم منه فعل مكسور العين ويجي مصدره
على فعل الصحيح نحو فرح فرحا والمعتل نحو جوى
جوى والمضعف نحو شل شللا وبعضهم قيد
بانه لا يكون لونا لان فعله بضم الفاء وهو الغالب
فيه نحو شهله وشمرة واما فعل ولا يكون الا
لازما يكون مصدره على فعولة نحو سهل سهولة
او على فعالة نحو جزل جزالة قياسا مطردا
وما ورد على خلاف ذالك فليس بمقيس
بل نقتصر فيه على السماع نحو نقط نقطا ورضى
رضى وذهب ذهابا وشكر شكرانا وعظم عظمة
شرح الفيه ابن مالك

وايضا ثلثت من اهم كتب النحو كرفايده في حذف التاء من الفعل
في هذا اربعة اقسام احدها ان يكون الفاعل مونثا حقيقيا ولم يكن فاصل
بين الفعل والفاعل في حاضرت امرأة وهو نحو هنا حذف التاء من الفعل
الا في الشعر ثانيها ان يكون الفاعل مونثا غير حقيقي ولم يكن
فاصل بين الفعل والفاعل نحو طلعت الشمس جاز هنا حذف
التاء لغير الشاعر لانه مونث غير حقيقي والاصح
اثبات التاء ثالثها ان يكون الفاعل مونثا حقيقيا
وبين الفعل والفاعل فاصل نحو حضر القاضي اليوم امراة و
هيهنا حذف التاء لان الفاعل تباعد من الفعل فصار ضعيفا
لان الفاعل كالجزء من الفعل فلما تباعد عن الفعل صار
كالاجنبي فجاز حذف علامته عن الفعل ولكن ليس
بفصيح بل الفصيح الحاق التاء رابعها ان يكون الفاعل مونثا
غير حقيقي وبين الفعل والفاعل فاصل نحو طلع اليوم الشمس و
هيهنا حذف التاء افصح من الحاقها
فائدة
ذكر في معرفة اللازم والمتعدي سبع علامات احدها انه
كل ما يفعل بعضو فهو متعد وما يفعل بجميع البدن فهو لازم

فعل فعلة فعلة فعلة فعلى فعلى
فعلى فعلان فعلان فعلان فعلان
فعل فعل فعل فعل فعلة فعلة فعال
فعال فعال فعالة فعالة فعول
فعول فعيل فعولة مفعل مفعل
مفعلة مفعلة امثلة ذالك قتل و
فسق شغل رحمة ونشدة ولدرة و
دعوى وذكرى وبشرى ولبان و
حرمان وغفران ونزوان وطلب
وخنق وصغر وهدى وغلبة وسرقة
وذهاب وصراف وسوال وزيادة
ودراية ودخول وقبول ودحيف
وصهوبة ومدخل ومرجع ومسماة ومحمدة

اما الفعل الثلاثي المتعدي وهو فعل بفتح العين
وفعل بكسرها وفعل بضمها يجي مصدره على فعل
قياسا مطردا نحو ضرب ضربا وفهم فهما وورد ردا
وقيل فعل المكسور العين في التسهيل بانه
يكون بكونه علاجا بالفم نحو شرب شربا ولقم
لقما ولم يعد سيبويه والاخفش بل اطلقاه
واللازم منه فعل مفتوح العين ويجي مصدره
على فعول بضم الفاء والعين قياسا نحو قعد قعودا
الا اذا دل على الاشتاق فهو يجي على فعال بكسر الفاء
والتقلب فعلى فعلان بفتح الفاء والعين
او الداء او الصوت فعلى فعال بضم الفاء
او السير او الصوت فعل فعيل بفتح الفاء
ويستثنى منه فعل اللازم ما دل على حرفة

تعلمت من ظهر كتاب صحاح اللغة التي الى
السنة الان وهي سبع وثمانين ومائتين
والف الهجرية اثنان وسبعمائة مضر من
تاريخ كتابته لانه يكتب في سنة خمس و
ثمانين وخمس مائة من الهجرة النبوية
اعلم انه لفعل الثلاثي المجرد ثلاثة
ابنية فعل بفتح العين وهو متعد نحو ضرب
ولازم نحو قعد وفعل بكسر العين وهو متعد
نحو فهم ولازم نحو فرح وفعل بضم العين وهو
لازم ابدا الا بتضمين او تحويل نحو سهل
وابنية المصادر الثلاثي كثيرة ذكر سيبويه
لها اثنين وثلثين وهي فعل فعل

برائز والحد عم الكار

رجوب
كتابهاى متفرقه در رجوب سنه ١٢٨٩

كتاب شرح ... نحو خطى جلد	كتاب تصريح ... جلد	كتاب ... جلد	كتاب ... خط ... جلد
كتاب شرح جامى جلد	كتاب كافيه خط قلم جلد	كتاب ... جزو خط قلم جلد	كتاب ... وتصنيف قلم جلد
شرح جامى عوامل ... جلد	ترجمه جامى عوامل جزو التيفه قلم جلد	كتاب ... عوامل خط قلم ... جلد	الفيه ابن مالك جلد
كتاب ... جلد	شرح قطر ... جلد	كتاب ... جلد	عوامل جرجانى جلد
شرح عوامل ... جلد	عوامل منظومه جلد	... جلد	... جلد
تصريف	شرح تصريف جلد	المونرح جلد	... جلد
مسطور ... جلد	ادب التعليس جلد	عوامل منظومه جلد	عوامل ... جلد
شرح عوامل ... كتاب در ... جلد	كتاب سراج جلد	كتاب شرح ... در ... جلد	... جلد
كتاب ... جلد	كتاب تصريف جلد	كتاب عوامل جلد	شرح عوامل ... جلد

آنچه کتب قصص است

آنچه کتب عربیست از صرف و نحو و کتب منطق

آنچه کتب ... است بدین تفصیل است

عمومیه ۲۵ ربیع الاول رفته بهرز ۱۲۸۹